

**فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)**  
**(علمی - پژوهشی)**  
**سال سوم، دوره جدید، شماره هشتم، تابستان ۱۳۹۱، ص ۲۳۷-۲۵۱**  
نزار قبانی، تنها، «شاعر زن» نیست\*  
( بررسی اشعار سیاسی قبانی )

دکتر محمد جواد مهدوی  
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد  
ربابه یزدان نژاد  
کارشناس ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان

**چکیده**

نزار قبانی به باور بسیاری از منتقدان و صاحب نظران شعر عرب، یکی از پدیده‌های شعر نو چه به لحاظ اسلوب و چه از نظر محتوای شعری است. او با پرداختن به شعر عاشقانه محض و موضوع زن، توانسته، همه آنچه را بیان کند که در باور امروز مربوط به عشق زمینی است. به همین سبب، او را «شاعر زن و عشق» لقب داده‌اند؛ اما قبانی علاوه بر اشعار عاشقانه، مانند دیگر شاعران متعهد، به موضوعات سیاسی، وطنیات و مسائل قومی و ملیتی نیز پرداخته است. این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی تلاش کرده است تا وجوه سیاسی و اجتماعی اشعار این شاعر زن عرب را بازنمایی کند و به این نتیجه پای بیفشارد که بررسی زندگی و تعمق در اشعار قبانی، نشان می‌دهد که بایست او را «شاعر متعهد وطن» نیز لقب داد.

کلمات کلیدی: نزار قبانی، شعر نو عرب، شعر سیاسی، شعر عاشقانه، وطن.

---

\* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۶/۲۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۰۹/۲۰

- نشانی پست الکترونیکی نویسنده: mahdavi javad@yahoo.com

۱. مقدمه

موضوع اصلی بیشتر آثار نزار قبانی را عشق و زن تشکیل می‌دهد. پرداختن به این موضوعات بود که برای او لقب «شاعر زن» را به ارمغان آورده است. قبانی در زمانی که جامعه مرد سالار عرب پرداختن به موضوعات و مسائل زنان را تابو و اباحه‌گری می‌دانست، پا را از حد فراتر گذاشت و با ساختارشکنی، خود را آماده پذیرش همه تهمتها و ناسزاگویی‌ها کرد. وی در این راه، چون من شخصی و شعرش را وقف عشق کرده بود، از مرگ هم ابایی نداشت؛ اما اینکه قبانی را تنها به سبب اشارتش به زنان و دستاویز قرار دادن عشق، «شاعر شراب و زن و عشق» بخوانیم، جفایی بزرگ در حق اوست؛ زیرا مطالعه زندگی و تعمق در اشعار وی مبین این حقیقت است که قبانی زبان و احساسش را با دستمایه مسائل زنان، در خدمت رفع مشکلات جامعه عرب بویژه زنان قرار داده است. در واقع، تغییر شخصیت او با حادثه شکست ژوئن در سال ۱۹۶۷م. باعث شد که در برابر هر بی‌حرمتی به معشوق واقعی‌اش (میهن، وطن و ناسیونالیسم عربی) برتابد و با همان مختصات منحصر به فرد خود، اشعارش را با محوریت موضوعاتی چون وطن‌پرستی و نوحه بر مصائب آن بسراید.

او پس از شکست عربها از اسرائیل در حزیران ۱۹۶۷م. متأثر از احساسات وطن دوستانه، دفتر شعر خویش را با عنوان «حاشیه‌هایی بر دفتر شکست» به چاپ رساند که به بیان خود او «بیانیه‌ای بود شامل رد و معارضه من.» (قبانی، ۱۳۵۶: ۱۹۴) او با این کار نشان داد که روح خود را به شیطان و زن و غزل، بی‌پروا تسلیم نکرده است. وطن‌پرستی است که همه چیز را از سوراخ تنگ شهوت نمی‌نگرد. هر چند در این راه، تهمتهایی نیز نصیب او شد، این نسبتها و اوصاف دروغ او را از پای درنیآورد؛ بلکه احساس بزرگی می‌کرد؛ زیرا با شعر خود توانسته بود دستگاه اعصاب ملت عرب را تحریک کند و عقل عرب را از اتاق بی‌هوشی بیرون بیاورد. (نک. سلیم غیث، ۱۹۷۳: ۹۹)

اما سروصدای حاصل از این غوغا- که قبانی به راه انداخته بود- فریادهایی دشنام‌گونه برایش به‌مراه داشت و منجر به صدور اتهام‌نامه‌های غیابی شده بود که خلاصه آن چنین است:

۱. تو شاعری هستی که روح خود را به شیطان و زن و غزل برای روسپیان فروخته‌ای و حق نداری در باب وطن شعر بگویی.
۲. تو مسئول اصلی شکست هستی؛ زیرا در طول بیست سال، شعر عاشقانه گفتی و اخلاق جامعه را فاسد کردی.
۳. تو در این شعر، سادیست (دگر آزار) هستی و می‌خواهی ملت عرب را آزار و شکنجه دهی.

۴. تو امیدها و آرزوها را بر باد داده‌ای و خدمتگزار اجنبی هستی.  
 ۵. تولد تو بعد از ژوئن ۱۹۶۷ به عنوان یک شاعر اجتماعی، تولدی طبیعی نیست.  
 نزار در برابر این تهمتها و ادعاها می‌نویسد: «من در برابر تمام این تهمتها به جای این‌که احساس رنج کنم، احساس کردم، دارم قد می‌کشم و بزرگتر می‌شوم و از سنگی که به سوی پنجره‌ام پرتاب می‌شد احساس لذت می‌کردم و سخنان مسیح را بر لب داشتم که خدایا! بر ایشان بیخشای که نادانند.» (به نقل از شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹: ۱۲۱)  
 پذیرفتن قبانی به‌عنوان شاعر وطنی برای جامعه عربی بسیار گران بود. آنها نمی‌توانستند هم او را عاشقی بزرگ بدانند و هم مبارزی خشمگین. آنها «نزارقبانی» قبل از پنجم حزیران را می‌پذیرفتند؛ اما «نزارقبانی» پس از پنجم حزیران را قبول نداشتند؛ زیرا عشق را تنها از خلال بدن زن درک می‌کردند. قبانی در رد این اتهام می‌گوید: «شعر سرودن من درباره «زن» به هیچ وجه، به آن معنی نیست که من با بدن او پیمانی ابدی بسته‌ام، عشق در نظر من به آغوش کشیدن هستی و انسان است. شاید در برخی احوال، وطن معشوقه‌ای از همه معشوقه‌ها زیباتر و برتر باشد.» (قبانی، ۱۳۵۶: ۲۰۴)  
 اگر گفته‌ها و ناسزاهایی را که منتقدان به قبانی در مورد رویداد ۱۹۶۷م، کنار بگذاریم و شعر او را حاصل درد عظیم اجتماعی او قلمداد کنیم، باز هم چیزی از حرمت و رسالت او در نزد بی‌غرضان و درداندیشان کم نمی‌کند. بی‌انصافی است اگر بپذیریم قبانی خود را مسؤول شکست می‌داند و برای کم کردن عذاب وجدان خود چنین شیوه‌ای را پذیرفته است.

در این مقاله سعی بر آن است تا ضمن آشنایی اجمالی با مختصات فکری و عاطفی و محتوای شعری نزار قبانی، وجوه سیاسی- اجتماعی شخصیت و اشعار او را بررسی کنیم که آیا او را تنها باید «شاعر زن» دانست یا می‌توان او را شاعری سیاسی نیز لقب داد؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است ابتدا نگاهی کوتاه به زندگی او بیفکنیم.

## ۲. گذاری بر زندگی نامه نزار

«نزارقبانی» در ۲۱ آذار (مارس) ۱۹۲۳م. در دمشق به دنیا آمد. پدرش «توفیق قبانی»، فلسطینی‌الاصل و مادرش «فائزه» زنی دمشقی بود. نزار فرزند دوم خانواده بود (از چهار پسر و یک دختر). او خود می‌گوید خانواده‌اش از خانواده‌های متوسط دمشقی بودند. در مدرسه ملی علمی دمشق درس خواند و در هجده سالگی گواهی نامه اول رشته ادبی آن مدرسه را گرفت. سپس در مدرسه «التجهیز» نائل به دریافت گواهی نامه دوم در رشته فلسفه گردید. در خلال سالهای جنگ جهانی دوم، تحصیلات متوسطه و عالی خود را به پایان رسانید و در سال ۱۹۴۵م. به دریافت درجه کارشناسی حقوق از دانشگاه سوریه نایل شد. این رشته میل و درخواست قلبی او نبود؛ بلکه به گفته خودش می‌خواست کلیدی عملی برای آینده‌اش باشد: «کتابهای قوانین رومی و بین‌المللی و

اساسی و اقتصاد سیاسی، مانند دیوارهایی از سرب بر سینه‌ام قرار داشت. مواد قانون را به حافظه می‌سپردم مثل کسی که از ناگزیری قرصی را می‌بلعد. آنچه می‌خواندم مرا جذب نمی‌کرد. در خلال دروس، نخستین اشعارم را با مداد بر حاشیه کتابهای قانون می‌نوشتم؛ مثلاً شعر «نهداک» را بر حاشیه کتاب شریعت نوشتم، و در پایان سال که این درس را امتحان می‌دادم، نمره من از بدترین نمرات بود.» (قبانی، ۱۳۵۶: ۵۹-۵۸)

در سال ۱۹۴۴م. نخستین دفتر شعری خود را با نام «قالت لی السمراء» ( آن زن سبزه به من گفت) با پول توجیبی خود منتشر کرد. او هرگز به شغل وکالت پرداخت. شغل رسمی او نمایندگی دیپلماتیک سوریه بود و از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۶م. به مدت بیش از بیست سال در شهرهای گوناگون و کشورهای مختلف زندگی کرد. نزار ابتدا (احتمالاً در سال ۱۹۶۶م.) با زنی دمشقی از «آل بیهم» به نام «زهره»، ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند به نامهای «توفیق» و «هدباء» بود.<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۰م. از زن سوریه خود جدا شد و با «بلقیس الراوی» ازدواج کرد که زنی عراقی و معلم عربی بود. «بلقیس» که محبوبه اکثر شعرهای عاشقانه اوست، در حادثه بمب‌گذاری سفارت سوریه در سال ۱۹۸۱م. در بیروت کشته شد. «زینب» و «عمر» فرزندان حاصل ازدواج دوم او هستند. نزار پس از درگرفتن جنگهای داخلی در لبنان و مرگ «بلقیس»، راهی سوئیس شد و پس از آن مدتی در فرانسه ماند. سرانجام به لندن رفت و تا آخر عمر در همانجا ماندگار شد. او در ۳۰ آوریل ۱۹۹۸م. در لندن از دنیا رفت. (قبانی، ۱۳۵۶: ۱۲۰ و درویش، ۲۰۰۹: ۵۴)

### ۳. آثار نزار قبانی

قبانی در طی پنجاه سال، پنجاه کتاب شعر و نثر از خود بر جای گذاشته‌است. عمده‌ترین مجموعه‌های شعر عاشقانه او عبارتند از: *زیبای گندمگون به من گفت* (۱۹۴۴)، *طفولیت یک نار پستان* (۱۹۴۸)، *سامبا* (۱۹۴۹)، *تواز آن من هستی* (۱۹۵۰)، *شعرها* (۱۹۵۶)، *دلدار من* (۱۹۶۱)، *نقاشی با کلمات* (۱۹۶۶)، *یادداشت‌های روزانه یک زن لایالی* (۱۹۶۸)، *شعرهای وحشی‌خو* (۱۹۷۰)، *کتاب عشق* (۱۹۷۰)، *صد نامه عاشقانه* (۱۹۷۰)، *شعرهایی قانون‌شکن* (۱۹۷۲)، *دوستت دارم... دوستت دارم... و الی آخر* (۱۹۷۸)، *برای بیروت همراه با عشق* (۱۹۷۸)، *شهادت می‌دهم که جز تو زنی نیست* (۱۹۷۹)، *قاموس عاشقان* (۱۹۸۱)، *شعر بلقیس* (۱۹۸۲)، *عشق در برابر چراغ قرمز درنگ نمی‌کند* (۱۹۸۵)، *تنها عشق پیروز است* (۱۹۹۰)، *یادداشت‌های دفتر شکست* (۱۹۹۱)، *من یک مرد و تو قبیله‌ای از زنان* (۱۹۹۳)، *پنجاه سال در ستایش زنان* (۱۹۹۴).

دفترهای نثر او عبارتند از: *شعر چراغی است سبز، داستان من و شعر، شعر چیست؟*، *کلمات نیز با خشم بیگانه نیستند*، *چیزی از نثر، از برگهای ناشناخته من و زن در شعر و*

زندگی من نام دارند. عمده‌ترین ویژگی در مجموعه آثار منظوم و مثنوی که از نزار قبانی برجای مانده است، نوگرایی و نوآوری در زبان، محتوا و ساختار شعر است. او این نوگرایی را چه در اشعار عاشقانه و چه در اشعار وطنی خود به نمایش گذاشته است.

#### ۴. نگرش سیاسی و اجتماعی نزار قبانی

پس از شکست اعراب از اسرائیل در ژوئن سال ۱۹۶۷م. موجی جدید در شعر عرب پدید آمد که سروده‌های آن به اشعار «حزیرانیه» یا «سروده‌های ژوئن» معروف گردید. در این سروده‌ها روحیه ناامیدی، غم و اندوه و احساس حقارت اعراب موج می‌زند. اما بعد از اینکه اعراب از حالت انجماد و رخوتی بیرون آمدند که از بابت این شکست متحمل شدند، دست به تشکیل گروه‌های چریکی زدند. در این زمان نیاز به حماسه در شعر عرب به شدت احساس می‌شد. قبانی نیز این نیاز را با تمام وجود حس کرده بود، از این رو، با بیانی آتشین حماسی‌ترین اشعار معاصر را بر زبان و حافظه عرب جاری ساخت. او درباره توجه به این موضوع در شعر خود می‌گوید: «من از عشق سر بر نمی‌تابم. از شعر عشق، روی بر نمی‌گردانم. سخن امروز، به منزله توبه یا اظهار پشیمانی از گناهان زیبای عشق - که من مرتکب شده‌ام - نیست؛ ولی از شما اجازه می‌خواهم فرصتی کوتاه بدهید تا در این مرخصی با میهنم به سر ببرم. میهن رازهای زیادی دارد تا با من در میان بگذارد و من اشکهایی زیاد دارم تا بر سینه‌اش جاری کنم.» (قبانی، ۱۳۸۴ الف: ۱۹)

وی وارد هیچ حزب و دسته‌ای نشده بود و با هیچ نوع انجمن و یا جمعیتی ارتباط نداشت. آنجا که پای وطن در میان است در برابر سرنوشت مردم و میهن خویش نهایت دل‌بستگی را نشان می‌دهد؛ چرا که سیاست از زیبایی و زن جدا نیست. آن چنانکه خود او می‌گوید: «سیاست در همه امور وجود دارد. علاقه ما به زن، عین سیاست است و در علاقه ما به سیاست، عشق و دوست‌داشتن نیز وجود دارد. ما درست مانند روزگاران گذشته، مانند مردم آن دوران، دوست داریم و عاشق می‌شویم. روی همین اصل است که من - به گونه‌ای که می‌گویند - از شعر به سیاست روی آوردم؛ اما با تمام این احوال مرزی برای آن قائل نیستم. تاریخ منتظر نمی‌ماند، شعر چه سیاسی باشد و چه عاطفی، پدیده‌ای انقلابی است. من به سبب آزادی میهنم به انقلاب دست می‌زنم. به نظر من زن سرزمین استعمار شده است و باید مستعمره‌ها را آزاد کرد.» (همان، ۲۰)

به عبارت دیگر، عشق به وطن همانند پیوستگی با انسانیت، از استوارترین علقه‌های اوست. بیان ناراستیها در بسیاری از اشعارش از همینجا سرچشمه می‌گیرد؛ اما شاید شدیدترین بروز اینگونه عواطف در اشعار حزیرانی او باشد؛ یعنی شعرهایی که پس از شکست عربها از اسرائیل در سال ۱۹۶۷م. سروده است.

این واقعه و اشغال پاره‌ای از سرزمین وی، او را نیز مانند بسیاری از وطن‌خواهان عرب سخت تکان داد. تأثیر و خشم او به صورتی بی‌سابقه در شعرش جوشید. به خصوص که در نظر او هنوز بسیاری از عربها اهمیت مسأله را درنیافته و به هوش نیامده بودند. شعر معروف «هوامش علی دفتر النکسه» محصول این تأثر عمیق بود که حالتی وطن‌پرستانه و لحنی تلخ داشت. عده‌ای از او سخت انتقاد کردند و گروهی به ستایشش پرداختند. مخالفان نمی‌توانستند بپذیرند کسی که آن همه شعر درباره عشق و زن سروده بود، شعری وطنی و اجتماعی به این شیوه بسراید. اما قبانی میان «شعر زن» و «شعر وطن» تناقضی نمی‌دید. او به وطن و زادبوم خویش به مفهوم واقعی کلمه، عشق می‌ورزید.

به واقع، تنها آزادی زن وجهه همت قبانی نبوده است، بلکه او برای آزادی مادر بزرگتر؛ یعنی «وطن عربی»، خشم خود را نسبت به مسائل و مشکلات وطن بیان می‌کند. او قصایدی درباره انقلاب الجزایر، قهرمانان آن، خیزش فلسطینیان و انقلاب فرزندان سنگ و نحوه مقاومت در برابر صهیونیسم سروده که شهره جهان عرب شده است. اما جامعه عربی که قبانی را با القاب «شاعر زن»، «شاعر شراب» و «شاعر رسوایی» همراه نموده بود، نمی‌توانست بپذیرد که او از اشعار وطنی سخن بگوید؛ زیرا تصویری از جمع بین زن و وطن نداشت. پس قبانی تحول یافته پس از پنجم حزیران را رد می‌کرد. قبانی با ابراز ناخوشایندی از این برخورد می‌گوید: «مردم مرا عاشقی بزرگ می‌دانند و نمی‌خواهند مرا خشمگینی بزرگ بشناسند. این روی سکه را می‌شناسند؛ اما به آن روی سکه اهمیت نمی‌دهند. قبانی پیش از پنجم ژوئن را قبول دارند اما قبانی پس از پنجم ژوئن را رد می‌کنند. آنان اطلاعات جغرافیایی خود را در مورد من به کار می‌بندند. شعر عاشقانه مرا قاره‌ای جداگانه می‌دانند و شعر انقلابی‌ام را قاره‌ای جداگانه و میان این دو، دریای پنجم ژوئن را حائل قرار می‌دهند. مرا در شیشه عشق می‌گذارند و در آن را به موم قرمز، مهر و موم می‌کنند. چنین کاری تهدید ساده‌لوحانه عشق است و تهدید ساده‌لوحانه من. آنکه دوستدار زنی است، دوستدار وطنی است. و آنکه به رخساری زیبا دل می‌بازد، به جهان دل باخته است؛ اما سرزمین من به عشق جز از سوراخ سوزن نمی‌نگرد و به آن جز از خلال جغرافیای پیکر زن نگاه نمی‌کند. شعر گفتن من درباره زن به هیچ روی به این معنا نیست که من با پیکر او عهدنامه‌ای ابدی امضا کرده‌ام. عشق نزد من در آغوش گرفتن جهان و به برگرفتن انسان است. گاه وطن معشوقه‌ای زیباتر و پر بهاتر از همه معشوقه‌ها می‌شود.» (قبانی، ۱۳۸۴: ۴۱)

قبانی برای خود رسالتی قائل است و آن، نجات و رهایی انسانها از قید و بند و رساندن او به آزادی است. او جهان را با شعر خود بیدار می‌کند، با همان زبان، بیان و کلماتی که عشق زن را می‌سراید؛ احساس خود را به مادر اصلی (ماد وطن) هم بیان

می‌کند. احساس، عشق و علاقه قبانی به مام وطن، درخت تنومندی از شعور و حس بزرگی و مسؤولیت‌پذیری را در وجود او بیدار می‌کند. او خود سرمنشأ این عواطف را یکسان می‌شمارد و اشعارش را نیز به نوعی با هم یگانه می‌داند: «من درباره زن و نیز مسائل جهان عرب با یک مرکب واحد اشعارم را به قلم می‌آورم، همانگونه که برای آزاد گرداندن زمین‌ای اشغالی وطنم از اثر نعل اسبهای اسرائیلی مبارزه می‌کنم، برای آزاد گرداندن زن از بقایای افکار دوره جاهلیت نیز می‌جنگم. انگشتهایم و صدایم همانهاست. من، هم در دهانه تفنگها و هم مورد نظر زیبارویانم. اما آنان که آواز حزیرانی من مبهوتشان کرده و برایشان نامنتظر بوده است، کسانی هستند که به آثار ادبی با منطق عطاران می‌نگرند، بی‌آنکه بدانند به محض آنکه کسی شاعر خوانده شود، مانند دریا و آسمان تجزیه‌ناپذیر می‌گردد.» (قبانی، ۱۳۵۶: ۲۰۷) به عقیده برخی او با این کار خود، زنان را در قالب ارتشی آزادی‌بخش متحد می‌سازد و نیروی حبس‌شده آنها را بعد از هزاران سال آزاد می‌کند. (غبره، ۲۰۰۶: ۲۴)

با فرا رسیدن سال ۱۹۶۷م. و شکست حکومت‌های عربی از رژیم اشغال‌گر قدس، در قبانی انقلابی درونی رخ نمود. او در این مقطع، شعری را با عنوان «هوامش علی دفتر النکسه» (حاشیه‌هایی بر دفتر شکست) سرود که هیاهویی به راه انداخت. قبانی می‌گوید: جلودنا میتة الاحساس / ارواحنا تشکو من الافلاس / آیامنا تدور بین الزار، و الشطرنج، و النعاس / هل نحن خیر امه قد أخرجت للناس؟<sup>۲</sup> / کان بواسع نفطنا الدافق فی الحاری / أن يستحیل خنجراً من لهب و نار / یا وطنی الحزین حولتني بلحظة من شاعر / یکتب شعر الحب و الحنین لشاعر یکتب بالسکین.

احساس در پوستمان مرده است / جانهایمان از ورشکستگی می‌نالند. / روزهایمان نرد است، شطرنج است و خمیازه / آیا ما بهترین قومیم که بر مردمان مبعوث شدیم؟ / نفت ریخته در صحرایمان / می‌توانست خنجری از آتش و شعله شود / وطن غمگینم! / من شاعری بودم که عاشقانه می‌سرودم / اما به یک لحظه / از من شاعری ساختی که با دشنه می‌سراید. (الدراویش، ۲۰۰۹: ۴۱۶-۴۱۳)

قبانی با این شعر فریاد گونه خود که از سر خشم و غیظ و ناامیدی سرود، راهی تازه پیش پای خود گشود. او در دفتر خاطراتش می‌نویسد: «همه چیزهایی که در جنگ شکست برمی‌دارد، قابل جبران است: هواپیماها، تانکها، رادارها و خودروهای نفربر، تنها دل شکسته است که ترمیم نمی‌پذیرد و به هم پیوستن آن ممکن نیست. شعر من با عنوان «حاشیه‌ای بر دفتر شکست» بیانیه‌ای بود شامل رد و معارضه من. من شعر یاد شده را در حالت بیماری و هذیان سرودم که انگشتانم در اختیارم نبود. این شعر از لحاظ شکل و قالب با هیچ یک از سروده‌های گذشته‌ام، شباهتی نداشت و مثل خود من پریشان و پراکنده، چون خاکستر ققنوس بود.» (قبانی، ۱۳۵۶: ۱۹۴)

اما مخالفان قبانی علیه او جنجالی گسترده به پا کردند. آنان می‌گفتند شاعری که روح خود را به شیطان فروخته است و غزلهای عاشقانه می‌سراید، حق ندارد برای وطن شعر بگوید. این گروه حتی مسئولیت شکست را در جنگ به گردن شعرهای عاشقانه نزار قبانی می‌انداختند! با این حال، قبانی به راه تازه خود ادامه داد و از آن پس میان دلدار و وطن پیوند برقرار کرد. او در سروده‌های بعدی، دو محور اساسی را در دستور کار خود قرار داد: محور اول، عشق به یار و دیار، و محور دوم، هجو اعراب بویژه حکومت‌های عربی به سبب خودکامگی و ناتوانیهای آنها.

پس از انتشار شعر «حاشیه‌ای بر دفتر شکست» در سال ۱۹۶۷م. گروهی از نویسندگان مصری از دولت مصر خواستند که ورود قبانی و آثارش را به خاک مصر به علت تعرض به ساحت «جمال عبد الناصر» ممنوع کنند. سازمانهای امنیتی نیز چنین کردند و از آن پس از فروش کتابهای قبانی در مصر یا پخش کردن سروده‌هایش در رادیو جلوگیری شد. در برابر این رفتارها، قبانی نامه‌ای مفصل برای عبدالناصر نوشت و آن را به وسیله «احمد بهاءالدین»، نویسنده معروف مصری، به او رساند. «عبدالناصر» پس از خواندن نامه‌ی قبانی با خط قرمز در گوشه آن نوشت: «اجازه داده می‌شود که شعر نزار در مصر توزیع گردد و فروش کتابهایش آزاد باشد. من هیچ‌گونه اعتراضی به شخص نزار یا اشخاصی ندارم که مانند او فکر می‌کنند.» (قبانی، ۱۳۸۶ الف: ۹-۱۳)

به این ترتیب شاعر زن و عشق، بعد از شکست حزیران سال ۱۹۶۷ میلادی، به شاعری اجتماعی و سیاسی بدل می‌شود. شعرهای او تابعی از عاشقانه‌ها و زنانگیهای او می‌شود و این دو گونه شعر با یکدیگر درمی‌آمیزند. او که فیلسوف واژه و کلمه و به‌کارگیری آن در شعر عاشقانه است، در عرصه اشعار سیاسی نیز، کلمات را با چینی‌دقیق و کارآمد به مانند شمشیری تیز بر گلوی دشمن فرو می‌آورد. او که فزون بر بیست سال از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۶م. دیپلمات بوده و در کشورهایی مختلف به عنوان نماینده سوریه انجام وظیفه می‌کرد، با اصول و قواعد سیاست به‌خوبی آشناست؛ اما هرگز در سرودن اشعار سیاسی کاری به دیگران ندارد. به همین دلیل شعر سیاسی او نیز به همان اندازه بی‌پروا و بی‌ملاحظه است که شعر غزلی و عاشقانه او.

تلاش قبانی در سروده‌های صرفاً سیاسی برانگیختن توجه کشورهای عربی از وضعیت نامناسبی است که در آن می‌زیند و تحریک آنها بر انجام اصلاحات و دگرگونی در امور خویش است. هدف اصلی او این است که کشورهای عربی و شرقی را از این اوضاع نابسامان نجات دهد و کاری کند که ملت عرب، به ملتی زنده و پویا تبدیل شوند و سرنوشت خود را به دست خویش رقم زنند، روی پای خود بایستند و بتوانند دشمنیها را از خود دور کنند، بتوانند شکم گرسنگان خود را سیر کنند، بیماران



خود را درمان کنند و به همه، فرصت مناسب برای بروز و عرضهٔ توانمندیهای خود بدهند. (قبانی، ۱۹۹۸: ۴۲)

به همین دلیل در شعر سیاسی قبانی اشخاص مطرح نیستند، از کسی به صراحت نام نمی‌برد یا به ندرت به نام کسی اشاره می‌کند؛ زیرا او با اشخاص سر جنگ و مبارزه ندارد، هدف او مبارزه با رژیمها و نظامهای فاسد است. لذا به باور او باید به تغییرات اساسی و ریشه‌ای دست زد وگرنه تغییر افراد مشکلی را حل نمی‌کند. همچنین چندان به نقد و مخالفت با احزاب اعتقادی نداشت، چون احزاب را به مثابهٔ اشخاص تعیین کننده و مخالفت با آنها را حلال مشکلات ملت در سطح کلان نمی‌دانست. (دراویش، ۲۰۰۸: ۲۴)

بخشی از تفکر عرب ستیزی نزار ناشی از همین نارضایتی سیاسی - اجتماعی از عربها بود که برخی این مخالفتها را به تمایلات شعوبی‌گری در او تشبیه می‌کردند. او آرزو می‌کند: «ای کاش اسم عرب از قاموس اقوام بشری حذف می‌شد. مبادا سخنی از نوشتهٔ عرب بخوانی، آنان شمشیرشان و عشقشان، خیانت و وعده‌هایشان دروغ است. مبادا سخنی از خطابه‌های عرب بخوانی، چیزی جز صرف و نحو نمی‌یابی. گمان ندارم در قوامیس بشر اسمی از قوم عرب باشد. با گذرنامهٔ عربی سفر نکن، به اروپا مرو، چون آنجا جایی برای نادانان نیست. با گذرنامهٔ عربی میان اعراب مرو چون برای یک پول سیاه تو را خواهند کشت و چون شامگاهی گرسنه شوند باز تو را خواهند کشت. دل به حاتم نبند، او جز کذابی بیش نبود.» (همان، ۳۰) او در جایی دیگر عرب را پیوسته، تحت حکومت فرعونهای زمان می‌داند و امت عرب را چهار پایانی می‌شمارد که بر جسم خود ادرار می‌کنند و گاهی آنها را گوساله و نادان معرفی می‌کند که گاه و بیگاه در برابر پردهٔ سینما و تلویزیون می‌نشینند، از شرق به غرب می‌روند و جز خوردن، نوشیدن و نشخوار کردن، حقی و نقشی دیگر برای خود قائل نیستند. (همان، ۳۹) او بر این باور است که اعراب، بر اسبی سوار نیستند، به نانی جز در خیال دسترسی ندارند و در خانه‌های خود هیچ دوايي برای درمان دردهای خود پیدا نمی‌کنند. نقابی که از دین بر چهرهٔ رفتار خود کشیده‌اند، به تار عنکبوت می‌ماند. آنگاه اعراب را با اسلوبی تمسخرآمیز مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید از این ملت باید دست شست. در ادامه، اعتقادات آنها و سمبلها و نمادهای مشهور آنها را به سُخره می‌گیرد. او در این بی‌پروایی خود، نشان از احساس صادقانه و خالصانه‌ای دارد که از احساسات اعراب به شمار می‌آید. اما در عین حال در نحوهٔ خطاب خود به اعراب اهانت می‌کند. گاه این اهانت بسیار تند است و هیچ تفاوتی بین حاکمان و محکومان نمی‌گذارد؛ اما خود هم دواي مشخص برای درمان این دردها عرضه نمی‌کند، بلکه فقط اتهاماتی شدید را متوجه دین، زبان و آداب و رسوم عرب می‌سازد. حتی سرزمین شام را -که قلعهٔ بلند

عربیت و نهاد برجسته تاریخ عرب است - یهودستان می‌شمارد. (دراویش، ۲۰۰۸: ۵۰-  
(۴۸)

او بی‌اعتنایی اعراب به مسائل و نادیده گرفتن اوضاع موجود و خطر اسرائیل را بر نمی‌تابد و در قصیده «مهرولون» (به خشم روندگان) خشم خود را چنین بیان می‌کند: «اینک همه دیوارهای شرم و حیا فروریخته و ما امضای پیمان صلح را از سوی حاکمان بزدل به یکدیگر تبریک می‌گوییم. اینک تار و پود بزرگی و مجد در وجودمان خشکیده، برای پنجاهمین بار پاک‌نهادی در وجودمان سقوط کرده، بی‌آنکه احساس درد کنیم. اینک چون گوسفندان در صف ایستاده‌ایم تا کفش کشتگان خویش را بوسه زنیم. پنجاه سال است که کودکانمان گرسنه مانده‌اند و برای افطار جز پیازی نصیبمان نشده است. بار دیگر غرناطه‌ای از دست عرب برون شد، نه برای اولین بار، برای پنجاهمین بار. تاریخ از دست عرب بیرون رفت. ستونهای عظمت فرو ریخته است. اینک «انطاکیه»، «حطین»، «عموریه» همه و همه سقوط کرده‌اند. دیگر چیزی برایمان نمانده تا از آن دفاع کنیم. همه چیز ما را از ما دزدیده‌اند. اینک جز کمپوتی سربسته به نام «غزه» و استخوانی خشکیده به نام عرب و مسافرخانه‌ای کم ارزش به نام فلسطین، چیزی دیگر برای ما نمانده است. دیگر اطلال و دمنی هم نداریم که بر آن بگرییم. اشکی هم نداریم که بریزیم. در «اسلو» چه دوکی برایمان رسیده‌اند که اینک عرب نازا شده است؟ اینک به دنبال آن پیمان ننگین، وطنی کوچکتر از دانه گندم نصیبمان شده است، وطنی که چون قرص آسپیرین بایست بدون آب آن را بلعید. اینک بر خرابه‌های سرزمینی خراب چون سگانی آواره نشسته‌ایم و جز سراب چیزی پیش رویمان نیست. این صلح نبود، خنجری بود که اشغال‌گران به دست خودیها به قلب ما فرو کردند. پس دیگر مشتاق اما بر این باورم که وجدان ملت بیدار مانده است و روزی هیچ کدام از این پیمانهای «اسلو نشان» را بر نخواهیم تابید:

سقطت آخر جدران الحياء / و فرحنا و رقصنا / و تبارکنا بتوقيع سلام الجبناء / لم يعد  
یرعبنا شیء / و لا ینحجلنا شیء / فقد بیست فینا عروق الکبرياء / و دخلنا فی زمان  
الهروله / و وقفنا بالطواير - كأغنام أمام المقصلة / و رکضنا و لهثنا و تسابقنا / لتقبيل حذاء  
القتله / جوعوا أطفالنا خمسين عاماً / و رموا فی آخر الصوم الينا بصله!

آخرین دیوارهای شرم فرو ریخت / شادمانی کردیم و رقصیدیم / و به هم تبریک  
گفتیم، به سبب امضای پیمان صلح بزدلان! / دیگر چیزی ما را نمی‌ترساند / و چیزی  
شرمسارمان نمی‌کند / رگهای غیرت در وجودمان خشکیده است / به دوران گریز پا  
نهاده‌ایم / و همچون گوسفندان در برابر مسلخ به صف ایستاده‌ایم / دویدیم و نفس نفس  
زنان از یکدیگر پیشی گرفتیم / برای بوسیدن چکمه‌ی سلاخان! / پنجاه سال آزرگار،

کودکانمان را گرسنگی دادند/ و در پایان روزه، پیازی پیش رویمان افکندند!» (قبانی، ۱۳۸۶: ۱۵-۲۵)

او در قصیده‌ای دیگر به فاجعهٔ «کشتار قانا» اشاره می‌کند و قانا را چون شخصی رنگ‌پریده و مانند آسمانی گرفته می‌خواند: «در آنجا بود که بر اجساد ما فرود آمدند و پرچم نازیسم را برافراشتند. و کوره‌های آدم‌سوزی را بار دیگر شعله‌ور نمودند. اینان از سرزمین «هیتلر»، بیرون رانده شده‌اند و از شرق اروپا و دیگر جاها آمده‌اند و ما را از سرزمین آبا و اجدادی خود بیرون راندند. کاش «هیتلر» زمین را از لوث و جودشان پاک می‌کرد. اما آنها آمدند و آتش در خانهٔ مسیح افکندند و لباس حسین<sup>(ع)</sup> را در سرزمین مقدس جنوب لگد کوب کردند:

وجه قانا شاحب اللون کما وجه یسوع/ و هواء البحر فی نیشان/ أمطار دماء و دموع / دخلوا قانا علی أجسادنا/ یرفعون العلم النازی فی أرض الجنوب/ و یعیدون فصول المحرقه/ هتلر أحرقهم فی غرف الغاز! / و جاؤوا بعده کی یحرقونا/ هتلر هجرهم من شرق أوروبا/ و هم من أرضنا قد هجرونا/ هتلر لمیجد الوقت لکی یمحقهم/ و یریح الأرضمنهم/ فأتوامن بعده کی یمحقونا!

چهرهٔ قانا، پریده‌رنگ است، همچو رخسار مسیح/ و در ماه فروردین، هوای دریا / خونین و اشک‌بار است/ بر پیکرهای ما وارد قانا شدند/ در سرزمین جنوب، پرچم « نازیها» را برافراشتند/ تا مکرر سازند فصلهای آتش‌افروزی را/ «هیتلر» آنان را در اتاق گاز، سوزاند! / و آنان آمدند تا ما را بسوزانند.../ «هیتلر» آنان را از شرق اروپا راند/ و آنان ما را از سرزمین خویش کوچاندند.../ «هیتلر» فرصت نیافت تا یک سره نابود شان کند/ و زمین را از شر آنان آسوده سازد/ ولی آنها پس از آن آمدند تا ما را نابود کنند!

او مسبب بسیاری از این بدبختیها را سران حکومت‌های عربی می‌داند و آنها را مسؤول شکست‌های ملت‌های اسلام و عرب در برابر متجاوزان و استعمارگران می‌شمارد و اوج ضعف آنها را در حکومت «صدام حسین» می‌داند و از او به عنوان مظهر ضعف و فساد عرب سخن می‌گوید. قبانی این سخنان را پنج سال قبل از سقوط «صدام» گفته است، گویی وی سقوط صدام را پیش‌بینی کرده بود: «در دفترهای تاریخ جز شمشیر و اسبی باقی نمانده است. همه، ابزار جنگ را رها کرده‌اند و از خانه و کاشانه فرار نموده‌اند و به قهوه‌خانه‌های مرگ و فراموشی پناه برده‌اند.» قبانی احوال مردم کشورهای عربی را با چشم آینده‌نگری می‌بیند و از اینکه پاره‌ای از حکومت‌ای عرب از فردایی بهتر سخن می‌گویند و وعده‌های پوچ و توخالی می‌دهند، ابراز ناراحتی می‌کند و آنها را دروغزن می‌خواند:

الکذب الرسمي یبث علی کل الموجات  
وکلام السلطنة براق جداً  
کثیاب الرقاصات

لا احد ینجو من وصفات الحکم

دروغ رسمی بر امواج رادیوها سوار است

و سخن حاکمان می درخشد

چون لباس رقاصگان/هیچ کس از نسخه‌های حکومت جان به در نمی‌برد.

پاسخ نزار قبانی به پرسشی درباره کیفیت نگرش سیاسی و خشم و طنطنه زبان شعری‌اش، گویای اهمیت سیاست و اوضاع اجتماعی ملت عرب در اشعار او و خود گواه دغدغه‌های رئالیستی و غیررمانتیک در بسیاری از اشعار اوست: «از من می‌پرسند در شعرهای عاشقانه، خشمگین به نظر می‌آیی. در اشعار سیاسی نیز خشمگین به نظر می‌آیی. خشم تو از کجا آغاز و به کجا منتهی می‌شود؟ بر من سخت است که دامنه خشم خود را مشخص کنم. تا هنگامی که قیچی اسرائیل همه روزه پاره‌ای از تاریخ مرا، پاره‌ای از جغرافیای مرا، پاره‌ای از کتابها، دفترها و آینده فرزندانم را می‌برد، و تا زمانی که اجساد کودکان عربی که هواپیماهای اف ۱۶ آنها را درو می‌کند، هر بامداد بر سطح فنجان قهوهام شناور می‌شود، خشم من دریایی خواهد بود ناپیدا کرانه. از من می‌پرسند چرا تن می‌زنم؟ من می‌پرسم چرا باید تن بدهم و به چه چیز تن بدهم؟ آیا باید به احترام این خرده کشورهای عرب که مثل جنگ خروسها به جان هم افتاده‌اند و تا خرخره در خودخواهی، خودبینی، خودپسندی و خودپرستی غرقه هستند، کلاه از سر بردارم؟ آیا از من می‌خواهید که از دیدن بیرقها و پاسگاه‌ها و کیسه‌های شنی شادمان باشم که در گذر از مرز چادرهای «اوس» و «خزرج» و «داحس» و «غبراء» چون پتک بر سر فرود می‌آید؟ کسی دیگر باید عینکی رنگی به چشم بزند و در اسپانیا کاخ بسازد. اما من همچنان به روی روزگار واپس ماندگی عرب شمشیر خواهم کشید، تا آن‌که یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ، یا او تن ما به دار سازد آونگ». (قبانی، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۶).

### نتیجه گیری

واکاوی زبان حماسی و لحن و محتوای اشعار نزار قبانی گواه وجهی دیگر از شخصیت این شاعر سوری است. جدای از اشعار غنایی قبانی، در میان آثار وی، توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی موج می‌زند. او «زن» و «سیاست» را در اشعارش بهم درمی‌آمیزد و قهر عاطفی میان زن و مرد را به قهر سیاسی میان حاکم و محکوم شبیه می‌داند؛ رویکردی که در جوامع مردسالار عرب، کاری طرفه و نو می‌نماید.

نگاه قبانی به زن در تضاد با موضوع سیاست، وطن و آزادی نیست. از این رو، تفکیک دو موضوع «زن» و سیاست در اشعارش ناممکن است. در نگاه قبانی هر کس با زنان قهر کند، لایق آزادی نیست و هرکس زنان را آزاد نگذارد، چون تبعیدی بی‌وطنی باقی می‌ماند. از دیگر سو، عشق و زن، مکان و محلی برای ورود به سیاست و ابراز نظر

هستند. به باور قبانی از طریق عشق و سرودن اشعار عاشقانه و زنانه، شاعر بهتر و آسانتر می‌تواند به سیاست ورود کند و به تغییر جهان دل بندد. از وجوه نگرش سیاسی قبانی، انتقاد از نالایقی حکام عرب، حاکمیت ظلم و تعدی در جوامع عرب، بی‌اعتنای و تن‌پروری، بی‌غیرتی در برابر حملات اسرائیل و به سخره گرفتن عزت و احترام قوم عرب از سوی آنهاست. توجه به دغدغه‌های ملل عرب و آرزوی تغییر در ساحات فکری و اجتماعی اقوام عرب و تلاش برای تحقق آزادی (چه آزادی زنان از ظلم مردان عرب، چه آزادی قوم عرب از خودخواهیهای نفسانی و خودباختگی در برابر قدرت بیگانگان) از قبانی شاعری سیاسی ساخته است.

پی نوشتها:

۱. در سایت [nizar.ealwan.com](http://nizar.ealwan.com) همسر اول قبانی، «زهراء أقیق» دانسته شده است؛ اما در منابع دیگر یا اسمی از همسر او برده نشده است یا «زهرة آل بیهم» آمده است. از آنجا که نزار خود نیز در اسم بردن از این خانم اصراری ندارد؛ در هیچ اثری از او نام نمی‌برد. به این ترتیب اسم او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.
۲. اشاره به آیه ۱۱۰ سوره آل عمران.

منابع و مأخذ

۱. الدراویش، عبدالفتاح. (۲۰۰۸). **روائع نزار قبانی فی الحب و السیاسة؛ عمان:** دارالاهلیة للنشر و التوزیع.
۲. ----- (۲۰۰۹). **نزار قبانی: حیاته و شعره.** بیروت: دارالاهلیة للنشر و التوزیع.
۳. سلیم غیث، محمد. (۱۹۷۳). **الحب و الجنس فی حیاة و شعر نزار قبانی؛** بیروت: دارالرائد العربی.
۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۵۹). **شعر معاصر عرب؛** تهران: انتشارات توس.
۵. غبره، ریاض. (۲۰۰۶). **روائع نزار قبانی؛** اردن: دارالاسرار.
۶. قبانی، نزار. (۱۳۵۶). **داستان من و شعر؛** ترجمه غلامحسین یوسفی و حسین یوسف بکار، تهران: انتشارات توس.
۷. ----- (۱۳۸۴ الف). **بیروت، عشق و باران؛** ترجمه رضا عامری، چاپ اول تهران: نیما.
۸. ----- (۱۳۸۴ ب). **تا سبز شوم از عشق؛** ترجمه موسی اسوار، چاپ دوم، تهران: سخن.
۹. ----- (۱۳۸۶). **بلقیس و عاشقانه‌های دیگر؛** ترجمه موسی بیدج، چاپ سوم، تهران: ثالث.

٢٥٠ / نزار قبانی، تنها، « شاعر زن » نیست (بررسی اشعار سیاسی قبانی)

---

١٠. ----- (١٩٨٨). اجمل قصائدنا العربيه؛ بيروت: موسسه روزاليوسف.
١١. ----- (٢٠٠٠). أنا رجلٌ واحدٌ و انت قبيله من النساء؛ ط ٤، بيروت: منشورات نزار قبانی.